

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که در مواردی که یک مبیعی عنوان مکیل را دارد، آیا در معامله می شود به غیر کیل (یعنی با وزن) معلوم و معامله انجام شود، یا اگر مبیعی موزون است با کیل انجام شود و در معدودات نیز، اگر یک معدودی مثل تخم مرغ را با کیل یا وزن معامله کردند، اینجا مسئله چگونه است؟ بیان شد در روایاتی که داریم دو عنوان وجود دارد؛ یکی غرر و یکی جزاف، چه این دو عنوان را، دو عنوان مستقل از یکدیگر بگیریم یا اینکه بگوئیم عنوان غرر به جزاف برمی گردد، یا جزاف به غرر، در هر دو صورت و در تمام این صور، چنین معامله ای نه عنوان غرر را دارد و نه عنوان جزاف را و غیر از این روایاتی که بحث غرر و جزاف هست، ما یک روایاتی داریم که خود مسئله کیل و وزن را معتبر می داند.

به بیان دیگر؛ در این بحث مجموعاً دو دسته روایات داریم؛ یکی روایاتی که عنوان غرر و جزاف در آن وجود دارد، یکی هم روایاتی که می گوید «لا تبعه إلا بکیل». دیروز یک برداشتی از این روایات داشتیم و عرض کردیم آنچه از این روایات استفاده می شود این است که بدون کیل نباید معامله بشود، اما استفاده نمی شود که به غیر کیل یعنی به وزن یا عدّ معامله باطل است، از روایات استفاده می شود آنچه که مکیل است، اگر اصلاً کیل نشود و همین طور بخواهد معامله شود این باطل است، اما اگر بخواهد وزن یا عدّ بشود، از این روایات استفاده نمی شود که این هم باطل باشد.

دیدگاه مرحوم ایروانی در مسأله

مرحوم ایروانی در حاشیه مکاسب نیز همین استفاده ای که ما از روایات کردیم این استفاده را داشته است. ایشان می فرماید: «لكن لا يستفاد من الأخبار بعد الاغماض عما ذكرناه سابقاً»^[1]، می فرماید ما قبلاً یک اشکالاتی را ذکر کردیم، بعد از اغماض از این اشکالات در مورد این روایات، «لا يستفاد إلا اعتبار التقدير في الجملة»؛ اجمالاً تقدیر لازم است، «دون خصوص التقدير بما تعارف التقدير به»؛ از روایات استفاده نمی شود آنچه که تقدیر به او متعارف است، با همان باید تقدیر شود، بلکه طبق این بیان و برداشتی که ما داریم، «يجوز على ذلك تقدير كل من المكيل والموزون والمعدود بمقدار الآخر»؛ مکیل را با موزون، موزون را با مکیل، معدود را با کیل، کیل را با عدّ، هیچ اشکالی ندارد.^[2]

مرحوم ایروانی با همین دو سه سطر بحث را تمام می شود و می فرماید ما از روایات تقدیر فی الجملة یعنی اصل تقدیر را استفاده می کنیم و دو نتیجه می گیرند؛ نتیجه اول آنکه؛ اگر یک چیزی مکیل است، حالا طرفین گفتند با وزن معامله کنیم مانعی ندارد، اگر موزون است طرفین گفتند با کیل معامله کنیم مانعی ندارد، اگر معدود است و طرفین گفتند با وزن معامله کنیم مانعی ندارد. نتیجه ی دومی که می گیرد می فرماید حتی وزن تخمینی هم کافی است یعنی می گوید این مالی که من دارم، تخمیناً سه کیلو است و

همین کافی است.

عبارت ایشان این است: «يجوز على ذلك تقدير كل من المكيل و الموزون و المعدود بمقدار الآخر بل يجوز التقدير بكيل و وزن اقتراحى»، بگوئیم مثلاً این در حدود سه کیل یا سه کیلو است، دلیلش چیست؟ آنچه می‌خواهم توجه بفرمایید این دلیل مرحوم ایروانی است که می‌فرماید: «كل ذلك اخذاً بالعمومات»؛ ما «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» داریم، «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» داریم، «بعد عدم ثبوت التخصيص بأزيد مما لا تقدير فيه أصلاً»، می‌فرماید ما یک مخصص داریم در جایی که در مبيع اصلاً تقدير نیست (مثلاً یک بسته‌ای است نمی‌دانیم چند کیلو است، تقدير نیست اصلاً یعنی نه حقیقتاً و نه اقتراحاً)، این مخصص این عمومات می‌شود یعنی می‌گوئیم بيع صحيح است مگر در جایی که در مبيع اصلاً تقديری نیست، اما در جایی که در یکی از این دو نوع تقدير باشد، این معامله صحيح است. ایشان در پایان می‌گوید: «فيسقط إذن هذا البأس رأساً»، این بحث مفصلی که مرحوم شيخ اعظم انصاری در مکاسب دارند، اصلاً این بحث رأساً ساقط می‌شود.

تا اینجا بحث تقریباً نتیجه روشن است، ما اگر همین راه مرحوم ایروانی را برویم که قبلاً هم همین را رفتیم، منتهی ایشان دیگر اشاره‌ای به غر و جزاف نکردند و اینها را در بحث تکمیل کردیم، اما الآن ولو دیروز هم گفتیم کلام مرحوم نائینی را در منیة الطالب ببینید، اما دیدم مثل سایر موارد ابتدا باید کلام مرحوم شيخ انصاری را مفصل مطرح کنیم.

دیدگاه شيخ انصاری در مسأله

مرحوم شيخ یک بحث کبروی در بحث مکیل و موزون دارد و آن اینکه آیا چیزی که مکیل است را می‌شود به عنوان موزون با وزن معامله روی آن انجام بدهیم یا چیزی که موزون است را می‌توانیم با کیل معامله روی آن انجام بدهیم یا نه؟ بحث بعدی که می‌کنند این است که معیار و ضابطه‌ی در کیل و وزن چیست؟ به چه دلیل بگوئیم گندم موزون است و مکیل نیست یا بالعکس، تخم مرغ معدود است و موزون نیست یا بالعکس، معیارش چیست؟ این را تعبیر می‌کنیم به بحث صغروی.

در این بحث کبروی، مطالبی که مرحوم شيخ بیان کردند در هشت مطلب خلاصه کردیم، ابتدا کلام مرحوم شيخ را ببینیم چه می‌فرماید، بعد برویم سراغ مطالبی که دیگران گفتند و در حواشی وجود دارد.

مطلب اول: مرحوم شيخ بعد از اینکه روایات در باب کیل و وزن را ذکر می‌کنند، می‌فرماید از مجموع این روایات استفاده می‌شود که اعتبار کیل در نزد خود سائلی که در این روایات از ائمه (علیهم السلام) پرسیدند مسلم بوده و امام (علیه السلام) هم این اعتبار کیل را تقریر فرموده است. به بیان دیگر؛ شرع آنچه را که در میان مردم بوده، این است که بعضی‌ها امور را با کیل انجام می‌دهند، با وزن انجام می‌دهند، بعضی‌هایش را با شمارش انجام می‌دهند، این مرتکز و متعارف بین مردم بوده و امام معصوم (علیه السلام) هم این امر را تقریر و امضا فرمودند.^[3]

مطلب دوم: می‌فرماید آیا این اعتبار کیل و وزن در این روایات، منوط به مسئله‌ی غرر شخصی است، به طوری که اگر در یک جا گفتیم غرر شخصی هم وجود ندارد، بگوئیم کیل و وزن معتبر نیست؟! یا اینکه ما از این روایات استفاده می‌کنیم مکیل باید کیل شود، موزون باید وزن شود ولو اینکه غرر شخصی هم در میان نباشد.

به عبارت دیگر؛ باید ببینیم این روایاتی که کیل و وزن را معتبر کرده، برای رفع غرر شخصی است (که اگر گفتیم برای رفع غرر شخصی است به این معناست که آنجایی که غرر شخصی وجود ندارد، کیل و وزن اعتباری ندارد) یا اینکه اگر هم غرر شخصی نباشد، مکیل و موزون باید کیل و وزن شود که مرحوم شيخ همین دومی را اختیار کرده و می‌گوید ما از روایات استفاده می‌کنیم مبیعی که مکیل است، باید کیل شود ولو مسئله‌ی غرر شخصی هم در میان نباشد. مبیعی که موزون است باید وزن بشود ولو

غرر شخصی در میان نباشد.

بعد می‌فرماید بله، مسئله‌ی رفع غرر شخصی به عنوان یک حکمت مطرح است یعنی حکمت اینکه مکیل باید کیل شود، موزون باید وزن شود این است که منجر به غرر شخصی نشود، اما معنایش این نیست که اگر غرری نبود بگوئیم کیل و وزن هم اعتباری ندارد.

یک فرعی را مرحوم شیخ مطرح کرده و به میدان می‌آورد و آن اینکه در ترازو یک مقدار گندم این طرف و یک مقدار هم آن طرف ترازو، بایع و مشتری هر دو می‌دانند که اندازه‌ی هم هستند، اما نمی‌دانند چقدر هست؟ ولی می‌دانند این مساوی است، هر دو طرف گندم است، یا اگر چیز دیگری وجود دارد از نظر قیمت مساوی است، زید گفت «بعثک هذا بهذا»، مرحوم شیخ می‌فرماید: «لو باع مقداراً من الطعام بما يقابله في الميزان من جنسه أو غيره المساوي له في القيمة»؛ اینجا معامله باطل است چون کیل و وزن نکردند، می‌دانند مساوی است، غرر هم در کار نیست (در اینجا تصریح می‌کنند به اینکه غرر وجود ندارد؛ چون هر دو مساوی هم هستند)، اما مقدار هر کدام را نمی‌دانند، مخصوصاً در ترازوهای قدیم.

مرحوم شیخ می‌فرماید ما بنا بر اینکه بیائیم از روایات، اصل اعتبار کیل را استفاده کنیم و بگوئیم این منوط به مسئله‌ی غرر نیست که در نتیجه آنجایی هم که غرری نباشد، باز کیل و وزن معتبر است و این معامله باطل است، چون اینها کیل نکردند.^[4]

مطلب سوم: می‌فرماید: «و يحتمل غير بعيد حمل الاطلاقات سيّما الاخبار على المورد الغالب»؛ می‌فرماید ما یک احتمالی در اینجا می‌دهیم که احتمال غیر بعید و قابل قبولی است و آن اینکه ما این اطلاقات را حمل بر مورد غالب کنیم، مورد غالب کجاست؟ می‌فرماید غالباً برای رفع غرر تقدیر را انجام می‌دهند یعنی غالباً برای اینکه متبایعین در غرر قرار نگیرند می‌گویند مشخص کن پنج کیلو است یا چهار کیلو است و تقدیر را انجام می‌دهند.

در نتیجه (اگر ما روایات را حمل بر مورد غالب کردیم و گفتیم غالباً برای رفع غرر می‌روند سراغ تقدیر)، اگر در یک موردی بدون تقدیر غرر هم منتفی باشد می‌گوئیم آن معامله صحیح است، مثل همین مثال بالا که در یک کفه‌ی ترازو مقداری از گندم است و در کفه دیگر نیز مقداری از گندم است، این دو نفر فقط می‌دانند اینها مساوی‌اند، اما نمی‌دانند چند کیلو است! تقدیر وجود ندارد و غرری هم نیست، می‌فرماید روی این بیان بیائیم این معامله را تصحیح کنیم.

در مطلب دوم فرمود از این روایات استفاده می‌کنیم که کیل موضوعیت باشد، چه غرر باشد یا نباشد، وزن موضوعیت دارد، ربطی به غرر و عدم غرر ندارد، اما در مطلب سوم می‌فرماید اگر ما روایات را حمل بر مورد غالب کنیم (که غالباً برای رفع غرر تقدیر انجام می‌شود)، نتیجه‌اش این است که در جایی که غرر وجود ندارد اگرچه تقدیر هم نیست، اما می‌گوئیم همین مقدار که غرر نیست صحیح است. طبق مطلب دوم بیع مقداراً من الطعام به مقدار مساوی از آن طعام باطل است من دون کیل، اما روی مطلب سوم همین بیع من دون کیل صحیح است.

ایشان در ادامه مطلب سوم می‌فرماید: «لو فرض اندفاع الغرر بغير التقدير» اگر از یک راهی توانستیم غرر را بدون تقدیر مندفع کنیم، «كما في الفرض المزبور»، همین مثالی که ذکر شد (دو مثال دیگر هم می‌زنند) مثال دوم: «كما إذا كان للمتبايعين حدسٌ قويٌّ بالمقدار نادر التخلّف عن الواقع»؛ اگر متبایعین آدم‌هایی هستند که با چشم می‌توانند بفهمند این سه کیلو است و حدسشان خیلی به ندرت تخلف پیدا می‌کند، ولو تقدیر هم نکردند و اینطوری معامله کنند (مثل اینهایی که در میدان نگاه که می‌کنند می‌فهمند این چند کیلو است و ذهنشان آماده است).

مثال سوم: «كما إذا كان المبيع قليلاً لم يتعارف وزن الميزان لمثله»؛ مبیع اینقدر کم است که عرف دیگر این را وزن نمی‌کند،

مثلاً یک کسی یک قاشق روغن می‌خواهد برای غذای امروزش، حالا قدیم هم هر روز می‌رفتند دم مغازه‌ها برای گرفتن روغن، مثل حالا نبود! یک مقدار روغن برای غذای روزشان می‌گرفتند، یک پولی می‌دهد و او هم دو قاشق روغن می‌دهد، بگوئیم روغن موزون است و شما وزن نکردید!! مرحوم شیخ می‌فرماید مانعی ندارد برای اینکه اینجا بدون تقدیر غرر مرتفع است، عرف می‌گوید این پول کم، این صد تومان که دادید یک قاشق بیشتر روغن نمی‌شود و کفایت می‌کند و نیازی به وزن کردن ندارد.

بعد می‌فرماید: منافاتی نیست بین اینکه یک شیئی از جنس مکیل و موزون باشد، اما در صحّت معامله کیل و وزن در او دخالتی نداشته باشد، یا به جهت قلت دو حبه گندم یا سه حبه‌ی گندم را می‌خواهد بفروشد یا به جهت کثرت، مثال برای کثرت زدن «کزبرة الحديد»^[5]، یعنی پاره آهن بزرگ، یک چیز خیلی بزرگ. قدیم اینطور بوده که نمی‌شد اینها را وزن کرد و الآن اینها را به راحتی وزن می‌کنند. می‌فرماید این هم بیائیم از همین راه بگوئیم ولو موزون است، اما به خاطر اینکه خیلی بزرگ است، همان‌طور که اگر دو سه تا حبه گندم را نمی‌گویند وزن کن چند مثقال است و همین‌طور بگوید ده حبه گندم یک تومان، ملاکش تراضی طرفین است، در جایی هم که این پاره آهنهای بزرگ بوده همین‌طور است.

پنج مطلب دیگر باقی مانده که تقاضا می‌کنم مکاسب را حتماً ببینید، مرحوم شیخ چقدر زحمت کشیده در این بحث‌ها تا نتیجه‌گیری کنیم.^[6]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «لكن لا يستفاد من الأخبار بعد الإغماض عمّا ذكرناه سابقاً إلا اعتبار التقدير في الجملة دون خصوص التقدير بما تعارف التقدير به فيجوز على ذلك تقدير كلّ من المكيل و الموزون و المعدود بمقدار الآخر بل يجوز التقدير بكيل و وزن اقتراحيّ كلّ ذلك أخذاً بالعمومات بعد عدم ثبوت التخصيص بأزيد ممّا لا تقدير فيه أصلاً فيسقط إذن هذا البحث رأساً.» حاشية المكاسب (للإيرواني)، ج: 1، ص: 198، چاپ جدید ج2، ص562.

[2] □ نکته: مرحوم ایروانی یکی از فقهای بسیار قوی بوده و در فتوا هم بسیار حُرّ بوده، بسیار هم دقیق النظر است و شنیدید که در سن جوانی هم از دنیا رفته، حدود 45 سال داشته که از دنیا رفته، حاشیه مکاسب ایشان بسیار خوب است، من یادم هست یک وقتی می‌خواستم مکاسب را برای خواندن شروع کنم، با مرحوم والدمان مشورت می‌کردم. ایشان می‌فرمودند حاشیه ایروانی را حتماً کار کن.

[3] □ «و كيف كان، ففي مجموع ما ذكر من الأخبار، و ما لم يذكر ممّا فيه إيماء إلى المطلب من حيث ظهورة في كون الحكم مفروغاً عنه عند السائل، و تقرير الإمام (عليه السلام)، كما في رواية «كيل ما لا يستطاع عدّه» و غيرها مع ما ذكر من الشهرة المحقّقة و الاتفاقات المنقولة كفاية في المسألة.»

[4] □ «ثم إنّ ظاهر إطلاق جميع ما ذكر أنّ الحكم ليس منوطاً بالغرر الشخصي و إن كان حكمته سدّ باب المسامحة المفضية إلى الوقوع في الغرر. كما أنّ حكمة الحكم باعتبار بعض الشروط في بعض المعاملات رفع المنازعة المتوقّعة عند إهمال ذلك الشرط. فحينئذٍ فيعتبر التقدير بالكيل و الوزن و إن لم يكن في شخص المقام غرر، كما لو باع مقداراً من الطعام بما يقابله في الميزان من جنسه أو غيره المساوي له في القيمة؛ فإنّه لا يتصوّر هنا غرر أصلاً مع الجهل بمقدار كلّ من العوضين؛ لأنّه مساوٍ للآخر في المقدار. و يحتمل غير بعيد حمل الإطلاقات سيّما الأخبار على المورد الغالب، و هو ما كان رفع الغرر من حيث مقدار العوضين موقوفاً على التقدير، فلو فرض اندفاع الغرر بغير التقدير كفى، كما في الفرض المزبور، و كما إذا كان للمتبايعين حدس قويّ بالمقدار نادر التخلف عن الواقع، و كما إذا كان المبيع قليلاً لم يتعارف وضع الميزان لمثله، كما لو دفع فلساً و أراد به دهناً لحاجة؛ فإنّ الميزان لم يوضع لمثله، فيجوز بما تراضيا عليه من التخمين.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديث)، ج4، ص: 214.

[5] □ «و لا منافاة بين كون الشيء من جنس المكيل و الموزون، و عدم دخول الكيل و الوزن فيه، لقلته كالحبّتين و الثلاثة من الحنطة، أو لكثرتة كزبرة الحديد، كما نبّه عليه في القواعد و شرحها و حاشيتها.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثة)، ج4، ص: 215-214.

[6] □ «و ممّا ذكرنا يتّجه عدم اعتبار العلم بوزن الفلوس المسكوكة؛ فإنّها و إن كانت من الموزون و لذا صرّح في التذكرة بوقوع الربا فيها إلّا أنّها عند وقوعها ثمناً حكمها كالمعدود في أنّ معرفة مقدار ماليتها لا تتوقّف على وزنها، فهي كالقليل و الكثير من الموزون الذي لا يدخله الوزن. و كذا شبه الفلوس من المسكوكات المركّبة من النحاس و الفضة كأكثر نقود بغداد في هذا الزمان. و كذا الدرهم و الدينار الخالصان؛ فإنّها و إن كانت من الموزون و يدخل فيها الربا إجماعاً، إلّا أنّ ذلك لا ينافي جواز جعلها عوضاً من دون معرفة بوزنها؛ لعدم غرر في ذلك أصلاً. و يؤيّد ذلك جريان سيرة الناس على المعاملة بها من دون معرفة الأغلب بوزنها. نعم، يعتبرون فيها عدم نقصها عن وزنها المقرّر في وضعها من حيث تفاوت قيمتها بذلك، فالنقص فيها عندهم بمنزلة العيب؛ و من هنا لا يجوز إعطاء الناقص منها؛ لكونه غشّاً و خيانة. و بهذا يمتاز الدرهم و الدينار عن الفلوس السود و شبهها حيث إنّ نقصان الوزن لا يؤثّر في قيمتها، فلا بأس بإعطاء ما يعلم نقصه. و إلى ما ذكرنا من الفرق أشير في صحيحة ابن عبد الرحمن، قال: «قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): أشتري الشيء بالدرهم فاعطي الناقص الحبة و الحبّتين؛ قال: لا، حتّى تبينه. ثمّ قال: إلّا أنّ تكون نحو هذه الدراهم الأوضاحيّة التي تكون عندنا عدداً» و بالجملة، فإنّاطة الحكم بوجوب معرفة وزن المبيع وكيّله مدار الغرر الشخصي قريب في الغاية، إلّا أنّ الظاهر كونه مخالفاً لكلمات الأصحاب في موارد كثيرة. ثمّ إنّ الحكم في المعدود و وجوب معرفة العدد فيه، حكم المكيل و الموزون، بلا خلاف ظاهر. و يشير إليه، بل يدلّ عليه: تقرير الإمام (عليه السلام) في الرواية الآتية المصرّحة بتجوز الكيل في المعدود المتعذّر عدّه. و يظهر من المحكي عن المحقّق الأردبيلي المناقشة في ذلك، بل الميل إلى منعه و جواز بيع المعدود مشاهدة، و يرده رواية الجوز الآتية. و المراد بالمعدودات: ما يعرف مقدار ماليتها بأعدادها، كالجوز و البيض، بخلاف مثل الشاة و الفرس و الثوب. و عدّ العلامة البطيخ و الباذنجان في المعدودات، حيث قال في شروط السلم من القواعد: و لا يكفي العدّ في المعدودات، بل لا بدّ من الوزن في البطيخ و الباذنجان و الرمان، و إنّما اكتفى بعدها في البيع للمعينة، انتهى. و قد صرّح في التذكرة بعدم الربا في البطيخ و الرمان إذا كان رطباً؛ لعدم الوزن، و ثبوته مع الجفاف، بل يظهر منه كون القثاء و الخوخ و المشمش أيضاً غير موزونة. و كلّ ذلك محلّ تأمل؛ لحصول الغرر أحياناً بعدم الوزن. فالظاهر أنّ تقدير المال عرفاً في المذكورات بالوزن لا بالعدد، كما في الجوز و البيض.» همان، ص215-218.